

پیش‌خدمت

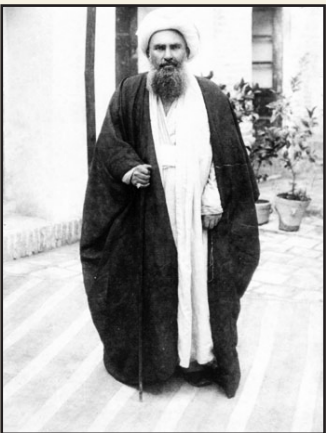
پژوهشی در «دیدگاه‌ها و مواضع سیاسی و فرهنگی شیخ‌فضل‌الله نوری»

دیده‌بان، بیدار!

کتاب «دیده‌بان، بیدار! دیدگاه‌ها، مواضع سیاسی و فرهنگی شیخ فضل‌الله نوری» از آثار برجسته نویسنده و پژوهشگر تاریخ معاصر، مرحوم استاد علی

ابوالحسنی (منذر) است که در انتشارات مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران منتشر شده است. وی در این کتاب آورده است: قضاوت درباره دیدگاه‌ها و مواضع شیخ‌فضل‌الله نوری چندان سهل و آسان نیست. آشنایی دقیق با نظریات و عملکرد این چهره بحث‌انگیز تاریخ معاصر و عدم تحریف آگاهانه یا ناآگاهانه شخصیت و پیام وی – گذشته از صداقت و خلوص از کج‌تابی و کژاندیشی نسبت به اسلام و روحانیت – نیاز به پژوهشی جامع و تحقیقی ژرف در مواضع و جهت‌گیری‌های شیخ در چرخه حوادث مشروطیت و پیش از آن آشنایی با مبانی اندیشه سیاسی وی دارد.

فراموش نکنیم که فضای پژوهش در باب مشروطه و شیخ فضل‌الله را مه غلیظی (به غفلت حدود ۸۰ سال) از تبلیغات مخالفین پوشانده و چهره حوادث آن روزگار در هاله‌ای از پیرایه‌ها، تحریف‌ها و سانسورهای تاریخی فرو رفته است. کسانی که بنای دآوری در باب شیخ شهید را دارند، چنانچه با آزادگی و حریت انسانی میانه‌ای داشته و از عدل و انصاف یک سره خالی نیستند، باید نخست (موقتاً) ذهن خویش را از پیش‌داوری‌ها و بالأخص افکات مخالفین آن مرحوم خالی کنند، سپس به تتبع و تحقیقی



تصویری از شیخ‌فضل‌الله نوری

کامل و عمیق در اسناد و مدارک دست‌اول تاریخی پیرامون مقامات علمی و معنوی و تاریخچه حیات پر تلاطم شیخ پیرزادند و ضمناً از توجه به درجه صحت و سقم اظهارات مورخان و میزان رعایت عدل و انصاف در آنها نیز غفلت نورزند.

افزون بر این، باید بکوشند مبدأ و منتهای مراحل گوناگون حرکت شیخ در مشروطه و پیش از آن را مشخص ساخته و «مز» و «کیفیت» ورود و خروج وی در هر یک از آن مراحل را واقع‌بینانه بررسی کنند. مهم‌تر از آن در باب «جغرافیای معنوی» و «جایگاه تاریخی» کلمات آن مرحوم به جد غور و تأمل ورزند و مفهوم دقیق واژه‌های به کار رفته در فرهنگ سیاسی شیخ (نظیر عدالتخانه، دارالشورای کبرای اسلامی و مشروطه مشروعه) و نیز معانی خاصی را که او از واژه‌هایی نظیر آزادی و مساوات با مشروطه در نظر داشت بدینی شگرفی که وی با امتناع از پناهندگی به سفارتخانه‌های خارجی از خود نشان داد و با آغوش باز از مرگ در راه عقیده استقبال کرد، بکوشند که راهی به سوز و گداز و تب و تاب اصلی شیخ بیابند و او را درک کنند…

شیخ فضل‌الله نوری هر چه بود و هر گونه می‌اندیشید، باری بر سر عقیده خویش تا پایان عمر مردانه ایستاد. پس ما نیز از این مقدار مردانگی درباره او دریغ نوزیم که راست بگوییم و راستی‌ها را بگوییم و امید این قلم همه آن است که سلسله آثار شیخ فضل‌الله نوری و مشروطیت اینگونه کسان را اتمام حجتی باشد.

در دفتر حاضر کوشیده‌ایم با نگاهی به مقام بارز علمی و زمان‌آگاهی شیخ و سپس تبیین دیدگاه‌ها و نظریات وی درباره مقولاتی چون آزادی، مساوات، مجلس‌شورا و رأی اکثریت راه را بر آشنایی دقیق با مواضع فکری و سیاسی آن مرحوم که بحث‌های زیادی را برانگیخته است، هموار سازیم.

■ پروین قائمی

محمدعلی حیدری دلگرم از مجاهدان و پیشکسوتان جهاد در جنگ تحمیلی در زمره جانبازان سرافراز جنگ و از مدافعان حرم است. او مدتی فرمانده مهندسی گردان‌القدر جهاد همدان بود و سپس مشاور رئیس سازمان استان عنوان یکی از قدیمی‌ترین یاران شهید آیت‌الله میرسیداسدالله مدنی که از سنین کودکی با ایشان معاشرت و مجالست داشت، شناخت کاملی از آن شهید بزرگوار دارد. او در این گفت‌وگو به مناسبت سالگرد شهادت دومین شهید مخرب انقلاب اسلامی به نقل خاطراتی ارزشمند می‌پردازد.

■ ■ ■

از چه زمانی و چگونه با شهید آیت‌الله مدنی آشنا شدید؟

من در سال ۱۳۴۱ در سن شش سالگی همراه پدرم به مسجد می‌رفتم. در حد خود نماز و قرآن را یاد گرفته بودم، اما سؤالاتی داشتم که حتی از پدر و مادرم هم نمی‌توانستم بپرسم. آیت‌الله مدنی با هر کسی با زبان خودش سخن می‌گفت و به قولی با بچه‌هاچه می‌شد. من در همان عالم کودکی از ایشان درباره طهارت سؤال کردم و با آن صورت زیبا و لیخند شیرینش پرسید: «شب‌ها به کدام مسجد می‌روی؟» گفتم: «مسجد مهدی.» ایشان گفت: «این که مسجد خودمان است. کتری در دست داشت، روی منبر پاسخ‌مجلس و دقیقی به سؤالم داد و خطاب به پیرمردهای مجلس فرمود: «ممکن است جواب این سؤال را شما هم بلد نباشید. بار کداله به پسرچپای که آمد و سؤال کرد.»

شما دوران طولانی را با شهید محشور بوده‌اید و قطعاً از ایشان خاطرات فراوانی به یاد دارید. پس از سال‌های ایشان را بیشتر با چه ویژگی‌هایی به یاد می‌آورید؟

ویژگی که من و بسیاری از نوجوانان و بعدها جوانان را به ایشان جذب می‌کرد، تحرک و فعالیت‌فوق‌العاده‌شان بود. به یاد ندارم که حتی لحظه‌ای فرصت را از دست داده باشند. کافی بود مشکل و مسئله‌ای در ارتباط با دین و اجرای احکام پیش بیاید، بلافاصله در صحنه حاضر و دست به کار می‌شدند. از جمله شنیده بودند که در شهرستان آذرشهر کارخانه تولید مشروبات الکلی به راه افتاده، بلافاصله به آنجا رفتند و بساط‌شان را به هم ریختند.

آیت‌الله مدنی چگونه به همدان آمدند؟

ایشان دچار بیماری سل می‌شوند و پزشکان تشخیص می‌دهند که بهترین آب و هوا برای‌شان همدان است. مرحوم آخوند ملاعلی از ایشان دعوت می‌کنند، می‌آیند و زندگی در روستا در همراه‌دیکر از انتخاب و در مسجد کوچکی در آن ده اقامت می‌کنند. افراد بی‌حجاب و بدحجاب برای رفتن به کوه از آن روستا عبور می‌کردند. شهید مسئله امر به معروف را از همان جا شروع می‌کنند و دستور می‌دهند پلاکاردی نصب و روی آن نوشته‌شود که ورود افراد بی‌حجاب به این روستا ممنوع است.

ماجرا به چه سالی برمی‌گردد؟

سال ۱۳۴۰ که زمان قدر قدرتی محمدرضا پهلوی و پیماد انجام چنین کاری دستگیری و زندان بود. از آن پس مردم گرد ایشان جمع و به او علاقه‌مند می‌شوند و وی را به شهر می‌آورند. شهید مدنی در شهر مسجد

بزرگی را انتخاب نمی‌کنند، بلکه به مسجد کوچکی در دل بازار می‌روند و با بازاری‌ها گرم می‌گیرند و به سراسر تک‌تک آنها می‌روند و با آنها صحبت می‌کنند و می‌گویند به فقرا پول ندهید. صدقه دادن خوب است، ولی بهتر از آن قرض‌الحسنه دادن است که ۹ برابر صدقه ارزش و ثواب دارد. ایشان اولین صندوق قرض‌الحسنه را با کمک مردم در یک مغازه راه‌اندازی می‌کند. بعد می‌بینند که عده زیادی بیمار هستند و پولی هم ندارند. خودشان هم یک طلبه جوان است که پولی ندارد، اما بسیار باسواد و در حداجتهاد است و مردم خیلی زود به ایشان اعتماد و هزینه راه‌اندازی یک مؤسسه درمانی را تأمین می‌کنند. پس از آن یک دارالایام راه‌اندازی می‌کنند و به وضعیت یتیمان شهر و مادرهای‌شان سر و سامان می‌دهند. غرض اینکه ایشان یک روحانی بودند که در یک‌جا ساکن نمی‌ماندند و دائماً در حال فعالیت و ساماندهی امور بودند.

یکی از فرازهای مهم زندگی شهید آیت‌الله مدنی موضع‌گیری‌شان در مقابل جریان انجمن حجتیه بود. در این مورد چه خاطراتی دارید؟

ایشان همواره منتظر ظهور آقاامام زمان (عج) بودند و لحظه‌ای از این فکر غافل نمی‌شدند. به همین دلیل نام تمام صندوق‌ها و مؤسسات خیریه‌ای را که تأسیس کردند، مهدیه گذاشتند. در آن زمان اعضای انجمن حجتیه در همدان به مناسبت میلاد امام زمان(عج) جشن‌های مفصلی می‌گرفتند. ایشان اعلام کردند فقط با جشن گرفتن نمی‌شود برای مردم رفاه و عدالت آورد. اگر عدالت آقاامام زمان (عج) را می‌خواهیم باید برای عدالت کار کنیم. جشن گرفتن هم خوب است، اما نه اینکه‌اصل باشد. از همین‌جا تفاوت شهید آیت‌الله



شهید آیت‌الله مدنی الگوی ساده‌زیستی بود

یادم است در اولین مجلس خبرگان در مورد تواضع و خودسازی سخنرانی عجیبی کردند. دغدغه ایشان اسلام و دین بود. از قدرت‌طلبی به‌شدت بیزار بودند. نه خودشان قدرت‌طلب بودند و نه به کسی مجال و میدان می‌دادند که قدرت‌طلبی کند



«سلوک فردی و اجتماعی آیت‌الله شهید مدنی» در گفت‌وگو با محمدعلی حیدری دلگرم

او ادب انتظار را از اثر انتظار درمی‌یافت

مدنی و امثال ایشان با دیگرانی که تنها می‌خواهند با شعر و شعار، دینداری را به‌امور سطحی منحصر کنند، مشخص می‌شود. ایشان زمینه‌های واقعی ظهور را تدارک می‌دید و عدالت‌پیشگی را از امام‌مهدی(عج) آموخته بود و از آگاهی عرفانی بسیار بالایی برخوردار بود و ادب‌انتظار را از اثر انتظار درمی‌یافت.

یک روز با شهید ضراغی در جبهه‌های سردشت در کمین دشمن نشسته بودیم. ایشان اهل خرم‌آباد بود. حرف شهید مدنی پیش آمد و شهید ضراغی گفت که روزی بحث انجمن حجتیه پیش آمد و شهید مدنی فرمودند: «مراقب اینها باشید. اگر به آنها نان بدهید دم می‌جانبند، ولی دروناً کافر و همنشین شیطان هستند.» ایشان این حرف را هفت سال قبل از انقلاب و در دورانی که تنها انجمن مذهبی فعال کشور انجمن حجتیه بود و کمتر کسی متوجه انحرافات اعتقادی آنان می‌شد، زده بودند.

سلوک‌شان سرشار از جلوه‌های شگفت‌انگیز گوناگون بود. ما در همدان شاهد بودیم که اینها قرآن‌ها را روی رحل‌های زیبا می‌گذاشتند، مردم را جمع و قرآن را تلاوت می‌کردند. شهید آیت‌الله مدنی می‌فرمودند: «به جای این کارها مردم را با قرآن آموزش بدهید. آموزش دادن فقط خواندن و تلاوت قرآن نیست. این فقط بخشی از کار است. باید جمع بشویم و به قرآن عمل کنیم.» ایشان همیشه یک آیه از قرآن را می‌خواند و تفسیر می‌کرد و بر اساس آن تفاسیر، کار تشکیلاتی را به راه می‌انداخت.

در میان پیروان و شاگردانشان به طیف‌های مختلف برمی‌خوریم. شخصیت ایشان از این جنبه نیز قابل تأمل است.

همین‌طور است. زمانی که نواب صفوی به نجف می‌رود، شهید آیت‌الله مدنی برایشان پول جمع می‌کنند و اسلحه می‌خرند. مرحوم شیخ احمد کافی هم به مدت ۱۲ سال شاگرد ایشان بود. در سال ۱۲۷۹ که به پاکستان رفتند، قبل از آن درباره شهید عارف‌الحسینی به عنوان رهبر شیعیان پاکستان چیزهایی می‌دانستم، اما اطلاع نداشتم که ایشان هم شاگرد شهید مدنی بوده‌است. من درباره زندگی این شهید مطالعه کردم و فهمیدم او در نجف رفته بوده که روضه‌خوانی یاد بگیرد. در پاراچتر مرسوم بود که فقط روضه می‌خوانند. شهید مدنی از این طلبه جوان یک رهبر بزرگ سیاسی اجتماعی می‌سازد. ایشان خصلت‌های شهید مدنی را به ارث برده و در سراسر پاکستان اقدام به احداث حوزه علمیه، مسجد، بیمارستان، درمانگاه و دارالایام کرده بود.

شهید مدنی ظاهراً به خواندن روضه تقید داشتند، در این زمینه چه خاطره‌ای دارید؟ ایشان همیشه از روی لِهوف روضه می‌خواندند. روضه‌های‌شان را هرگز فراموش نمی‌کنم. بالای منبر که رفتند همیشه با گره به همراه بود، انسان را به لرزه می‌انداخت. قرآن که می‌خواندند همه محو قرائت‌شان می‌شدیم. قرآن را با تأمل بسیار می‌خواندند. سلوک‌شان انسان را به یاد انمه اظهار(ع) می‌انداخت.

در ایام انقلاب شش‌ایچه‌ای در مورد دین

عکس امام در ماه به راه افتاد. یکی از کسانی

که به‌شدت با این شایعه مقابله کرد، شهید

آیت‌الله مدنی بود. از آن برهه خاطره‌ای

دارید؟

شهید به‌شدت با خرافات مقابله می‌کردند. یک بار جایی را گفتند امام‌زاده است، رفتند، پیگیری کردند و دیدند این خبر صحیح نیست. بلافاصله رفتند و بساط آنجا را به هم ریختند و گفتند: «این چه کاری

در آن زمان اعضای انجمن حجتیه در همدان به مناسبت میلاد امام زمان (عج) جشن‌های مفصلی می‌گرفتند. ایشان اعلام کردند فقط با جشن گرفتن نمی‌شود برای مردم رفاه و عدالت آورد. اگر عدالت آقا

امام زمان (عج) را می‌خواهیم باید برای عدالت کار کنیم. جشن گرفتن هم خوب است، اما نه اینکه اصل باشد

است که می‌کنید؟ چرا الکی امام‌زاده می‌سازید؟ امام‌زاده را باید با سند ساخت.» جلوی این کارها را می‌گرفتند و همواره بر مدار عقل و علم و عرفان حرکت می‌کردند.

به تحرک و فعالیت زیاد شهید مدنی اشاره کردید، آیا این تحرکات منحصر به همدان و تبریز بود؟

خیر. به هر جا که تبعید می‌شدند، در آنجا شروع به ترویج افکار‌شان می‌کردند و به کار تشکیلاتی می‌پرداختند. همیشه می‌گفتند باید برای مردم رفاه و عدالت فراهم کرد تا زمینه‌های ظهور امام زمان (عج) فراهم شود. در خرم‌آباد، گرگان و هر جای دیگری که تبعید شدند آثار زیادی را به جا گذاشتند.

هنگامی که در تاکستان قزوین زلزله آمد، ایشان اولین کسی بودند که نیروها را از همدان جمع کردند و به آنجا بردند. جوانان متدین دور ایشان جمع شده بودند و برای نجات زلزله‌دها تلاش می‌کردند. ناگهان اعلام می‌کنند که شاه برای بازدید از منطقه آمده است. عده زیادی برای دیدن او به بوئین‌زهر می‌روند. این سید بزرگوار که در روستایی مستقر بودند، از دور کاروان شاه را می‌بیند که عبور می‌کند و خطاب به جوانانی که گرد ایشان حلقه زده بودند، می‌گوید: «اگر

مرد است بیاید و مثل ما کار گری کند.» جوانی در آن میان می‌گوید: «ای کاش ما هم برای تماشای رفته بودیم.» شهید مدنی به او می‌گوید: «پسر! اگر برای رضای خدا آمده‌ای چه نیازی به شاه هست؟ داری؟ اگر هم برای خودنمایی آمده‌ای، برو با او هماهنگ شو. فقط بدان که او هم برای خودنمایی نزد اربابانش آمده و مردم برایش ارزشی ندارد.»

آن شب در حالی که همه از آمدن شاه حرف می‌زدند، شهید مدنی موقعیت را مناسب دیدند و خطاب به جوانان فرمودند: «زلزال از زل گرفته شده و به معنای سر خوردن است. دو دفعه آمده و زلزله نشانه‌هایی است. این را نشانی از آمدن دست از می‌شود زلزله بزرگی صورت می‌گیرد. همه کوه‌ها سر می‌خورند و پنبه می‌شوند. عزیزانم! دل مؤمن از کوه بزرگ‌تر است. مواظب باشیم ما سر نخوریم، دل ما نلغزد.» آنگاه از مکاید بزرگ شیطان و نفس خطرناک انسان سخن به میان آورد و گفت: «مبادا در جویانی رفع حجاب نکنید و قفل دل را ننگینید و با دیدن این امتحانات الهی، سرچشمه نور را گم کنید. زلزله نشانه‌قیامت است. این مرداگر راست می‌گوید برود کارخانه‌های عرق و شراب را جمع کند تا خشم خدا نصیب مملکت ما نشود. برو این بی‌غیرتی‌زان را جمع کند که امتحانات و سرمنش‌این بلایا همین بی‌غیرتی‌هاست. چقدر خوب است مردم دست از این جهالت بردارند. منشأ ظلم با پیامبران و اوصیا چهل مردم بود. خدایا ما را از جهالت برهان.»

ایشان حقیقتاً با مذهب شیعه و مکتب انتظار، حرکت و معرفت‌شناسی را به شدت پیروز داشتند. ترویج می‌کردند. معتقد به تشکیلات و کار تشکیلاتی بودند. ببقرار بودند و هیچ وقت در جایی نمی‌ایستادند. همیشه دیوارها و موانع را برمی‌داشتند و راه‌ها را هموار می‌کردند.

در رفتار و بیان خود بسیار مراقبت داشتند. یادم است که در اولین مجلس خبرگان در مورد تواضع و خودسازی سخنرانی عجیبی کردند. دغدغه‌شان اسلام و دین بود. از قدرت‌طلبی به شدت بیزار بودند. نه خودشان قدرت‌طلب بودند و نه به کسی مجال و میدان می‌دادند که قدرت‌طلبی کند. سعی می‌کردند هر چیزی را در جای خودش خرج کنند. من عدالت واقعی را در ایشان دیدم و تجربه کردم. همان عدالتی که شهید مطهری تعریف کرده بودند ایشان در عمل رعایت می‌کردند. وسعت دید و بصیرت بسیار زیادی داشتند و در برابر انحرافات با قدرت می‌ایستادند. سعی می‌کردند راه درست را به همه نشان بدهند و اسلام را از هر گونه شبهه‌ای مصون نگه دارند.

اشاره‌ای هم به ساده‌زیستی ایشان که شهره خاص و عام بود، داشته باشید.

ایشان زهد عجیبی داشتند، زهد به معنای واقعی. همدان زمستان‌های بسیار سختی دارد. در آن هوای سرد عده زیادی برای شنیدن سخنان پرفیض این مرد تقوا، اخلاص و ایمان به مسجد چهلستون می‌آمدند و برای نماز به صف می‌ایستادند. آقای سلطانی، گوینده معروف خبر مکیکربان بودند و صدای رسا و قشنگی داشت. ابتدا در هیئت زینیه بود و مداحی را از آنجا آغاز کرده بود. هر شب هم آنان می‌گفت. شهید مدنی در هوای سرد روی عبا، پوستین مخصوص آن نواحی به اسم کلیجه را می‌پوشیدند و ابتدا به این حرف‌ها که شکل و شمایل‌شان به هم ریخته و عبا‌شان بدشکل می‌شد، توجه نمی‌کردند. یک روز در حالی که کلیجه پوشیده بودند، منبر رفتند. پسر بچه کوچکی که در نزدیکی آقای سلطانی نشسته بود، خیلی از لباس ایشان تعجب کرد و با همان

۹جوان

لحن کودکان که پرسید: «چرا پوست بره پوشیده؟» آقای سلطانی سعی کرد با اشاره جلوی حرف زدن بچه را بگیرد. آیت‌الله مدنی که متوجه شده بودند با لحنی مهربان خطاب به بچه گفتند: «من چون سردم می‌شود کلیجه می‌پوشم، ولی پهلوانی مثل تو که کلیجه نمی‌پوشد. می‌خواهی آن را به تو بدهم؟» بچه کمی خجالت کشید و خودش را جمع و جور کرد.

در دوره شاه در مسجد مهدی کار می‌کردیم. یک روز جوشکاری با همان لباس مندرس جوشکاری آمد و خواست کار کند. شهید به او پول دادند و گفتند برو و برسای خودت و بقیسه پارچه خوب و مناسب بخر. ایشان در عین حال که برای خودشان خرج نمی‌کردند، برای دیگران فوق‌العاده سخاوتمند بودند و دوست داشتند افرادی که کار می‌کنند، منظم و مرتب باشند. فعالیت دائمی ایشان موجب می‌شد که ما هم در کنار ایشان باشیم، یکسره کار کنیم. وی همیشه سختی‌ها را سبک می‌شمردند. هیچ کاری را ناقص انجام نمی‌دادند. یادم است که ایشان خیلی تلاش کردند در خوبی را برای مسجد جامع تهیه کنند، ولی پول اندکی جمع شد که با آن نمی‌شد کاری کرد.

یک شب در خانه دیدم که پدرم خیلی ناراحت هستند. بعد از خوردن شام ایشان گفتند: «سهمان را گذاشته‌ایم مسلمان آن‌وقت این سید بزرگوار از مملکت خودش به اینجا آمده تا ما را نصیحت، موعظه و راهنمایی کند. به جای اینکه مردم جمع شوند و خودشان محنت کنند و مسجد شهرشان را بسازند، این بنده خدا رفته و خانه‌اش را فروخته که برای مسجد در بسازد. روانیست که سید اولاد پیغمبر(ص) از جیب خودش مسجد جامع همدان را بسازد.»

در ریغ می‌آید که در میان ویژگی‌های برجسته این شهید بزرگوار به شجاعت‌شان اشاره نکنم. یادم است شبی که حکومت نظامی اعلام شد، ایشان ارتشی‌ها را خواستند و گفتند شما باید نکتید. هیچ کسی جرئت نکرد حکومت نظامی را برقرار کند. مردم همدان در سال ۱۳۳۲ و در دوره دکتر مصدق مجسمه شاه را پایین آورده بودند و این سابقه را داشتند. شهید مدنی به مأموران شهربانی گفتند این بار خودتان مجسمه شاه را پایین بیاورید. یک بار هم خبر آوردند که قرار است تانک‌ها از کرمانشاه به سمت تهران حرکت کنند. شهید همیشه تشکیلاتی از جوانان را در دسترس داشتند. ما ریختم و سر راه تانک‌ها را گرفتیم و جمعیت زیادی آمدند و راه بسته شد و تانک‌ها نتوانستند حرکت کنند. ناگهان تیری شلیک شد و یک نفر که روی تانک دراز کشیده بود تیر خورد. من او را برداشتم و روی شاه‌نام انداختم که به بیمارستان ببرم. در میانه راه به آیت‌الله مدنی برخورد می‌داشتند می‌گفتند: «تش این را ماست. ارتش با ما یکی است.» من دست خون الودم را بلند کردم و گفتم: «این است برادری؟» ایشان هیچ حرفی به من نزدند، فقط با آن نگاه نافذشان انگار بر سرم فریاد زدند که الان چه وقت گفتن این حرف است؟ آن نگاه‌شان فهمیدم که عجب اشتباهی کردم. داشتم از خجالت آب می‌شدم. سریع خود را جمع و جور کردم و آن مرد زخمی را روی موتور سوار کردم و به بیمارستان فرستادم. هنوز هم آن نگاه را به یاد دارم که هر حرف را باید بجا و بموقع زد.

نحوه برخورد شهید با مخالفان از جمله منافقین چگونه بود؟

در روزهای اوج گیری انقلاب، منافقین مدام تلاش می‌کردند با آرم و پلاکار خود در راهپیمایی‌ها شرکت کنند. برای همه ما هم سؤال بود که اگر اینها مسلمان هستند چرا در آرم‌شان داس و چکش دارند؟ من یک بار از شهید مدنی پرسیدم: «آقا! چرا اجازه می‌دهید اینها به مسجد بیایند و برای خودشان تبلیغ کنند؟ اجازه بدهید اینا بیرون بیایند؟» ایشان پرسیدند: «آیا تا به حال بشارا،اور، اصول کافی و من و اینحضرة الفقیه را خوانده‌ای؟» گفتم: «خیر.» گفتند: «پس اول برو بخوان بعد بیا کتاب‌های‌شان را از من بگیر و بخوان تا بتوانی به شکل منطقی با آنها بحث کنی. با بگیر و ببند کار پیش نمی‌روی.

ایشان به افتاح مردم مخصوصاً جوانان اهمیت زیادی می‌دادند و می‌گفتند برخورد‌های سلبی نتیجه عکس می‌دهد.

از آخرین دیدار تان با ایشان برای‌مان بگویید.

آخرین دیدار من با ایشان در نماز جمعه همدان بود. در آن نماز ایشان در مورد رسیدگی به محرومان و تقوا سفارش زیادی کردند و فرمودند: «حمايت از ولايت فقيه تکليف شرعي و واجب است. ما انقلاب کردیم، اما نگهداری آن دشوار تر است!...» یادم است که ایشان در خطبه دوم نماز جمعه گفتند: «شنیدم‌ام که در شهر خبرهایی است! اجازه نخواهم داد که اشرار امنیت شهر را به هم بریزند. اگر شهربانی بموقع وارد عمل نشود، با کمک مردم، اشرار را سر جای خود خواهیم نشاند!...».

و سخن پایانی؟

ایشان جزو نوادر روزگار بودند که خداوند صورت و سیرت زیبا را یک‌جا به‌شان داده بود. نگاه مهربان، لیخند شیرین و چهره ملکوتی‌شان در کنار علم مدیریت بی‌ظنیر، تدبیر و اخلاص از ایشان شخصیتی یگانه ساخته بود. وی ملاطفت و قاطعیت را به شکل بی‌ظنیری در خود جمع کرده بودند. من بخش زیادی از باورها و اعتقادات را مدیون این مرد بزرگ هستم و غالباً حسرت می‌خورم که‌ای کاش ایشان بودند و با هشتدار‌های شجاعانه و بموقع خود بار دیگر جامعه را به روز‌های اول انقلاب برمی‌گرداندد.